

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

وداع پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام و خبر دادن از حوادث پس از رحلت خود

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فاطمةَ وَ آبيها وَ بَعْلِها وَ بَنِيها بَعْدَ ما أَحاطَ بِهِ عِلْمُكَ»

روایتی انتخاب کرده‌ام که ناظر است بر شبی که فردای آن، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این عالم به سوی رفیق اعلی پرواز کردند؛ شب رحلت پیامبر بزرگوار اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. روایت را از صفحه‌ی چهارصدونود جلد بیست و دوم بحار الانوار برایتان می‌خوانم؛ عبارت روایت این است:

«عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ»: روایت از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام است، که از پدر بزرگوارشان امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده‌اند.

«قَالَ: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُبِضَ النَّبِيُّ فِي صَبِيحَتِهَا»: امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: وقتی شبی شد که در صبحگاهان آن، پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبض روح شد و به عالم بالا رفت،

«دَعَا عَلِيًّا وَ فاطمةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ»: علی، فاطمه، حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام را فراخواندند.

«وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الْبَابُ»: در اتاق یا در خانه را بر خودشان و این چهار نفر بستند. این پنج نفر داخل خانه یا حجره بودند که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در را قفل کردند که کسی وارد نشود.

«وَ قَالَ يا فاطمةُ»: و فرمودند: ای فاطمه!

«وَ أَدْنَاهَا مِنْهُ»: حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام نزدیک پدر آمدند.

«فَنَاجَاهَا مِنَ اللَّيْلِ طَوِيلًا»: پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این شب، با فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام به مدت طولانی نجوا

کردند. نجوا یعنی سخن درگوشی، سخن بسیار آهسته و مخفیانه‌ای که دیگران نمی‌شنوند.

«فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ خَرَجَ عَلِيٌّ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ أَقَامُوا بِالْبَابِ وَ النَّاسُ خَلْفَ الْبَابِ»: وقتی گفتگوی

خصوصی پیامبر ﷺ با فاطمه‌ی زهرا ﷺ به درازا کشید، علی ﷺ در حالی که حسن و حسین، دو پسر بزرگوارش همراه او بودند، از اتاق بیرون آمدند و جلوی در ایستادند، درحالی‌که مردم در این ساعات آخر عمر پیامبر ﷺ پشت در جمع بودند.

«وَ نِسَاءُ النَّبِيِّ يَنْظُرْنَ إِلَى عَلِيٍّ وَ مَعَهُ ابْنَاهُ»: و زنان پیامبر ﷺ که بیرون در بودند، به علی ﷺ درحالی‌که پسرانش حسن و حسین در کنار او بودند، نگاه می‌کردند.

«فَقَالَتْ عَائِشَةُ لِأُمِّ مَا أَخْرَجَكَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَلَا بِابْنَتِهِ دُونَكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ»: عایشه، همسر

پیامبر ﷺ به علی ﷺ گفت: به چه علتی پیامبر ﷺ تو را از نزد خودش بیرون کرد؟ یا چه امری سبب شد که تو از نزد پیامبر ﷺ بیرون بیایی و پیامبر ﷺ با دخترش بدون حضور تو در این ساعات بسیار حساس آخر عمرش خلوت کرد؟

«فَقَالَ لَهَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ عَرَفْتُ الَّذِي خَلَا بِهَا وَ آرَادَهَا لَهُ وَ هُوَ بَعْضُ مَا كُنْتُ فِيهِ وَ أَبُوكَ وَ صَاحِبَاهُ مِمَّا

قَدْ سَمَّاهُ»: این فتنه‌گری عایشه بود. عایشه به گمان باطل خودش می‌خواست با استفاده از

این موقعیت، به‌نوعی اختلاف برانگیزد و حسادت تحریک کند؛ که چطور پیامبر ﷺ

فاطمه ﷺ را نگاه‌داشت و فضا را طوری کرد که تو با بچه‌هایت بیرون بیایی؟ این فتنه‌گری

همیشه در وجود عایشه بود. امیرالمؤمنین ﷺ در پاسخ فرمود: همه‌ی چیزی که به خاطر آن

پیامبر ﷺ با فاطمه ﷺ خلوت کرده، و مقصود او را در این لحظات از گفتگوی با فاطمه ﷺ

و چیزی که می‌خواهد از فاطمه ﷺ درخواست کند را خبر دارم. می‌دانی چیست؟ بعضی از

همان چیزهایی است که تو و پدرت، ابوبکر و دو یارش در سر دارید که آن فتنه را بر پا

کنید.

«فَوَجَّهَتْ أَنْ تَرُدَّ عَلَيْهِ كَلِمَةً»: با این سخن قاطع امیرالمؤمنین علیه السلام، عایشه راهی جز خموشی

نداشت. لذا سکوت کرد و دیگر نتوانست به علی علیه السلام حتی یک کلمه پاسخ بدهد.

«قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا لَيْتُ أَنْ نَادَتْنِي فَاطِمَةُ»: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اندکی بیش درنگ

نکردم که فاطمه علیها السلام من را صدا زد.

«فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ»: من به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که رسول-

خدا صلی الله علیه و آله در حال جان دادن بود.

«فَبَكَيْتُ وَ لَمْ أَمْلِكْ نَفْسِي حِينَ رَأَيْتُهُ يَتَلَكَّ الْحَالَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ» من به گریه افتادم و وقتی دیدم

پیامبر صلی الله علیه و آله دارد با آن حال قبض روح می شود و جان می دهد، اختیار خود را از دست دادم.

«فَقَالَ لِي مَا يُبْكِيكَ يَا عَلِيُّ لَيْسَ هَذَا أَوْانُ الْبُكَاءِ»: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! چه چیزی تو

را به گریه واداشته است؟ الآن وقت گریه‌ی تو نیست.

«فَقَدْ حَانَ الْفِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ»: زمان فراق و جدایی بین من و تو فرارسیده است.

«فَاسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ يَا أَخِي»: برادرم، علی، تو را به خدا می سپارم.

«فَقَدِ اخْتَارَتِي رَبِّي مَا عِنْدَهُ»: پروردگرم آن چه را در نزد خودش است برای من برگزیده و من را

به پیشگاه خود می برد.

«وَ إِنَّمَا بُكَائِي وَ غَمِّي وَ حُزْنِي عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ هَذِهِ أَنْ تُصَيِّعَ بَعْدِي» اما اگر می بینی من رسول الله گریه

می کنم و با قلب سرشار از غم و اندوه این عالم را ترک می کنم، بر تو و بر دخترم، فاطمه علیها السلام

محزونم. از این که بعد از من شما را ضایع و تباه کنند و قدر شما را بشکنند.

«فَقَدْ أَجْمَعَ الْقَوْمُ عَلَيَّ ظُلْمِكُمْ»: چرا که این قوم به ظاهر مسلمان، همه بر ستمکاری علیه شما

اجتماع کرده اند و متحد شده اند.

«وَ قَدْ اسْتَوْدِعْتُكُمْ اللَّهُ»: تنها کسی که برایم مانده تا شما را به او بسپارم، خداست. حتی یک نفر

را ندارم که به او دل خوش کنم؛ لذا شما را به خدا می سپارم.

«وَقِيلَ لَكُمْ مَنِّي وَدِيعةً»: من شما را به خدا سپردم و خدا شما را به عنوان ودیعه‌ی من که نزد پروردگار باشید، پذیرفت.

«يَا عَلِيُّ إِنِّي قَدْ أَوْصَيْتُ فَاطِمَةَ ابْنَتِي بِأَشْيَاءَ وَ أَمَرْتُهَا أَنْ تُلْقِيَهَا إِلَيْكَ»: ای علی، من وصیت‌هایی به فاطمه علیها السلام کردم و امر کردم آن‌ها را به تو انتقال دهد و برایت بازگو کند. «فَأَنْفَذُهَا»: پس ای علی، وصیت‌های من را عمل کن و به اجرا در بیاور.

«فَهِيَ الصَّادِقَةُ الصَّدُوقَةُ»: چرا که دخترم فاطمه علیها السلام، صدق و راستی محض است؛ هم صادق است و هم صدوق. بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود؛ «ثُمَّ صَمَّهَا إِلَيْهِ وَ قَبَّلَ رَأْسَهَا»: در همان حال احتضار، فاطمه علیها السلام را در آغوش کشید و بر سر مطهر دختر بزرگوارش بوسه زد.

«وَ قَالَ فِدَاكَ أَبُوكَ يَا فَاطِمَةُ»: و فرمود: پدرت به قربانت ای فاطمه.

«فَعَلَا صَوْتُهَا بِالْبُكَاءِ»: صدای فاطمه علیها السلام به گریه بلند شد.

«ثُمَّ صَمَّهَا إِلَيْهِ»: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره فاطمه علیها السلام را در آغوش کشید.

«وَ قَالَ أَمَا وَ اللَّهُ لَيَسْتَفِئَنَّ اللَّهُ رَبِّي وَ لَيَغْضَبَنَّ لِعْضَبِكَ»: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند، الله که پروردگار من است، انتقام تو را خواهد گرفت و به خاطر غضب تو، غضبناک خواهد شد. (معلوم است که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن خلوت، چه گفته است که حال، این‌گونه سخن می‌گوید.) «فَالْوَيْلُ لِمَنْ الْوَيْلُ لِمَنْ الْوَيْلُ لِلظَّالِمِينَ»: وای و وای و وای بر ظالمان و ستمکارانی که بعد از رحلت

من، به تو ستم خواهند کرد!

«ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ»: بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله گریستند.

«قَالَ عَلِيُّ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ حَسِبْتُ بَضْعَةً مَنِّي قَدْ ذَهَبَتْ لِبُكَائِهِ حَتَّى هَمَلْتُ عَيْنَاهُ مِثْلَ الْمَطَرِ حَتَّى بَلَّتْ دُمُوعُهُ لِحَيْتَهُ وَ مَلَأَتْ كَأَنَّهُ كَانَ عَلَيْهِ»: علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند وقتی که گریه‌ی شدید پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز

شد، احساس کردم یک تکه از وجودم همراه با آن گریه از من کنده شد؛ تا این که چشم‌های پیامبر ﷺ مثل ابر بهاری شروع کرد به گریستن؛ مثل یک باران تند گریه از چشم‌های پیامبر ﷺ جاری شد؛ به نحوی که تمام محاسن پیامبر ﷺ و آن ملحفه‌ای که بر روی پیامبر ﷺ بود، پر از اشک شد.

«وَهُوَ يَلْتَزِمُ فَاطِمَةَ لَا يُفَارِقُهَا»: پیامبر ﷺ خودش را به فاطمه عليها السلام چسبانده بود و از او جدا نمی‌شد.

«وَرَأْسُهُ عَلَى صَدْرِي»: این در حالی بود که سر پیامبر ﷺ روی سینه‌ی من بود.

«وَأَنَا مِسْنَدُهُ»: و من تکیه‌گاه پیامبر ﷺ بودم. پیامبر ﷺ دیگر طاقت نشستن نداشت و به من تکیه زده بود که بتواند بنشیند.

«وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يُقْبِلَانِ قَدَمَيْهِ وَبَيْنِي بَيْنَهُمَا»: حسن و حسین هم دو پای پیامبر ﷺ را بوسه می‌زدند و با بلندترین صدای خود های‌های می‌گریستند.

«قَالَ عَلِيٌّ: فَلَوْ قُلْتُ إِنَّ جَبْرِيْلَ فِي الْبَيْتِ لَصَدَقْتُ»: علی عليه السلام فرمود: اگر بگویم جبرئیل هم در اتاق بود، راست گفته‌ام.

«لَأَنِّي كُنْتُ أَسْمَعُ بُكَاءَ وَ نَعْمَةً لَا أَعْرِفُهَا»: چرا که با گوش خود صدای گریه و ناله‌ای را می‌شنیدم که برای من عادی و شناخته شده نبود.

«وَكُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهَا أَصْوَاتُ الْمَلَائِكَةِ لَا أَشْكُ فِيهَا»: و می‌دانستم که این صدا، صدای ملائکه است و تردیدی در آن نداشتم.

«لَأَنَّ جَبْرِيْلَ لَمْ يَكُنْ فِي مِثْلِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ يُفَارِقُ النَّبِيَّ»: و می‌دانستم که جبرئیل که دوست پیامبر ﷺ است، محال است پیامبر ﷺ را در چنین شبی تنها بگذارد و از ایشان مفارقت

اختیار کند. بنابراین یقین داشتیم که صدای جبرئیل است که در اتاق، همراه پیامبر ﷺ، فاطمه، من و حسنین های های می‌گرید.

«وَلَقَدْ رَأَيْتُ بُكَاءً مِنْهَا أَحْسَبُ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ قَدْ بَكَتَ لَهَا»: و با چشم خود از فاطمه ﷺ

گریه‌ای دیدم که به روشنی می‌دانستم همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین امشب همراه فاطمه ﷺ گریه می‌کنند.

«ثُمَّ قَالَ لَهَا يَا بُنَيَّةُ! اللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ وَهُوَ خَيْرُ خَلِيفَةٍ»: بعد پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: دختر عزیزم!

خدا جانشین من در بین شماست؛ اگر من می‌روم، خدا هست و او بهترین جانشین و خلیفه است.

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ بَكَى لِكَاثِكِ عَرْشُ اللَّهِ وَ مَا حَوْلَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضُونَ وَ مَا فِيهِمَا»:

و سوگند به خدایی که من را بر حق به رسالت مبعوث کرد، ای فاطمه به سبب گریه‌ی تو، عرش خدا و آنچه از ملائکه در حول عرشند و آسمان‌ها و زمین‌ها و آنچه در آسمان‌ها و زمین‌ها هستند، همه به گریه افتادند و گریستند.

«يَا فَاطِمَةُ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ حُرِّمَتِ الْجَنَّةُ عَلَى الْخَلَائِقِ حَتَّى أُدْخِلَهَا»: ای فاطمه سوگند به خدایی

که من را به حق مبعوث کرد، بهشت بر همه‌ی خلائق حرام است تا این که ابتدا من رسول‌الله وارد بهشت شوم.

«وَ إِنَّكَ لَأَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ يَدْخُلُهَا بَعْدِي كَاسِيَةً حَالِيَةً نَاعِمَةً»: و هر آینه ای فاطمه، پس از من تو اولین

مخلوق الهی هستی که پشت سر من به بهشت وارد می‌شوی، در حالی که پوشیده و در اوج عظمت و نعمت هستی.

«يَا فَاطِمَةُ هَبْنِي لَكَ»: دخترم فاطمه، این مقام بر تو گوارا باد!

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّكَ لَسَيِّدَةٌ مَنْ يَدْخُلُهَا مِنَ النِّسَاءِ»: و سوگند به خدایی که من رسول الله را به حق به رسالت مبعوث کرد، هر آینه تو سرور و بانوی همه‌ی زنانی هستی که به بهشت وارد خواهند شد.

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ جَهَنَّمَ لَتَرْفُزُ زَفْرَةً لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ إِلَّا صَعِقَ»: و سوگند به خدایی که من را به حق به رسالت مبعوث کرد، جهنم فریادی می‌کشد و ظفرهای از آن صادر می‌شود که در اثر آن، هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی نمی‌ماند، مگر این که از شدت وحشت آن فریاد جهنم، صعقه‌ای می‌زند و بیهوش می‌شود.

«فَيُنَادِي إِلَيْهَا أَنْ يَا جَهَنَّمُ يَقُولُ لَكَ الْجَبَّارُ اسْكُنِي بَعْرَى وَ اسْتَقْرِي حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ إِلَى الْجَنَّةِ»: در آن هنگام به جهنم ندا داده می‌شود: ای جهنم، خدای جبار به تو می‌فرماید: به عزت من آرام بگیر، ساکن، ساکت و مستقر شو تا فاطمه عليها السلام، دختر پیامبر خاتم صلوات الله عليه وآله به سوی بهشت عبور کند.

«لَا يَغْشَاهَا قَتْرٌ وَ لَا ذَلَّةٌ»: هیچ آسیب، خواری، دشواری، درد و رنج و ناراحتی او را فرا نخواهد گرفت.

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لِيَدْخُلَنَّ حَسَنٌ وَ حُسَيْنٌ؛ حَسَنٌ عَنْ يَمِينِكَ وَ حُسَيْنٌ عَنْ يَسَارِكَ»: و سوگند به خدایی که من را به حق به رسالت مبعوث کرد، حسن و حسین همراه تو وارد بهشت می‌شوند؛ حسن عليه السلام در سمت راست و حسین عليه السلام در سمت چپ توست.

«وَ لَتُشْرِفَنَّ مِنْ أَعْلَى الْجَنَّةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فِي الْمَقَامِ الشَّرِيفِ»: و تو در بالاترین منزل و مقام بهشتی در

پیشگاه پروردگار، در مقام شریفی قرار خواهی گرفت و بر آن جا مشرف می‌شوی.

«وَ لَوَاءَ الْحَمْدُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»: و پرچم حمد در دست علی بن ابی طالب عليه السلام است.

«يُكْسَى إِذَا كُسِيتُ وَ يُحْيَى إِذَا حُبِيتُ»: وقتی من جامه‌ی بهشتی برتن می‌کنم، علی عليه السلام هم جامه

برتن می‌کند و وقتی من جامه بر خود می‌پيچم، او هم جامه بر خود می‌پيچد.

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَأَقُومَنَّ بِخُصُومَةِ أَعْدَائِكِ»: سوگند به خدایی که من را به رسالت مبعوث کرد،

ای فاطمه آن روز من برای دادخواهی از دشمنان تو قیام می‌کنم.

«وَلَيُنْدِمَنَّ قَوْمٌ أَخَذُوا حَقَّكَ وَ قَطَعُوا مَوَدَّتَكَ وَ كَذَبُوا عَلَيَّ»: و قومی که حق تو را ستاندند و رشته‌ی

مودت و محبت تو را بریدند و بر من پیامبر دروغ بستند، در آن روز از این جنایات و خیانت‌هایشان پشیمان خواهند شد.

«وَ لَيَخْتَلِجَنَّ دُونِي فَأَقُولُ أُمَّتِي أُمَّتِي»: در آن موقع من حال پریشانی پیدا می‌کنم. به یاد امتم

می‌فتم و در پیشگاه الهی عرض می‌کنم: امتم امتم.

«فَيَقَالُ إِنَّهُمْ بَدَّلُوا بَعْدَكَ وَ صَارُوا إِلَى السَّعِيرِ»^۱: به من گفته می‌شود، امتت بعد از تو عوض شدند، راه

دین را رها کردند و به راه دنیاطلبی رو نهادند. به این خاطر آن‌ها به سمت جهنم روانه و جهنمی شدند.

این روایت مربوط به لحظه‌های آخر عمر شریف رسول خدا ﷺ است و به ظلم‌هایی که به

فاطمه‌ی زهرا عليها السلام بعد از رحلت رسول خدا شده است، هم اشاره‌ای دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۱ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۹۰.